



۱۵

۸ راهکار برای راه اندازی کسب و کار بر مبنای علاقه های شخصی مفید

علاقه های ت راسر کار بگذار!

سرطان ویروسی راشکست دهید

۱۴



زندگی

یکشنبه ۱۴ مهر ۱۳۹۸ :: شماره ۵۴۹۶



۱۶

دامپزشکان جهادی

۱۳ جام جم

انفجار و مرگ

پایان قصه

❖ با لباس کرم رنگ پلنگی اش پشت باربر یک خودروی تویوتا و مسلسل نشسته است. حواسش است به اطراف. هر جنبه که تکان بخورد، واکنش نشان می دهد و انگشت روی ماشه می لرزد. صورتش را پوشانده است. نباید شناسایی شود. از سربازان پاسگاه لب مرز است. برای برقراری و حفظ امنیت همراهان آمده است. چند ماشین جلوترش و چند ماشین پشت مینی بوس ما همه مسلح اند. اسکورت شده ایم. ده قدم آن طرف تر مرز میرجاوه است. آن طرف پاکستان است. کوه های رنگی پایشان را در زمین کرده اند. در پایه کوه خاك همسایه، چند روستای كوچك خودشان را نشان می دهند. از کنار ماشین های نظامی، تویوتایی رد می شود، قسمت بارش، پراز دبه هایی است که با پارچه مشکی پوشانده شده است. پایش را گذاشته روی گاز و خاك به پا کرده است. دو ماشین از کنارمان می گذرد.

کمی جلوتر اما شرایط فرق می کند. دو خودروی سوخت بر پیچیده اند در بیابان و راه بیراهه می روند. خودروهای اسکورت از جاده می پیچند در بیابان. یک پلیس دولتی می پیچد جلوی یکی شان، یکی دیگر هم از پشت احاطه اش می کند. خودروی بعدی اما خودش نگه می دارد. مامورها دست نمی برند به سمت اسلحه، هر دو خودروی سوخت بر دستگیر می شوند، بدون انفجار و مرگ. این داستان اما همیشگی نیست، گاهی انفجار، سوختن و مرگ، پایان قصه يك سوختگر می شود. درست مثل محمد ۲۴ ساله که چندماه پیش، خود و خودرویش هر دو با هم دود شدند و رفتند هوا. حالا تنها سمیه همسرش و دو دختر خردسال شش و سه ساله اش مانده اند؛ بی هیچ کاری و سرپرستی. سمیه می گوید: «گاهی کارگری می کنم روی زمین مردم».

کشاورزی هم شغلی فصلی است. کار که نباشد، این پول اندك یارانه است که تنها درآمد می شود. دست هایش را نشان می دهد، دستان پینه بسته ای که شبیه دستان دختران ۲۱ ساله نیست.

از او می پرسیم، چرا جلوی شوهرت را نگرفتی؟ جوابش عجیب است: «شغل همه همین است. اینجا همه یا بیکارند یا سوختگیر»؛ راست می گوید، در جاده پر چاله میرجاوه و در جاده خاش تنها این تویوتا های سوخت بری است که می تازند. ماشین هایی که به جز دبه هایی که انبار کرده اند در قسمت بار، پلاک هایشان را هم مخدوش کرده اند. ماشین ها یا پلاک ندارند یا این که یکی دو عدد از شماره پلاک رنگش تراشیده و از قصد مخدوش شده است. وقتی مغازه ها هم همه به راحتی مشک (به ناپولونی مخصوص شبیه کیسه زباله که گازوئیل را با آن قاچاق می کنند، می گویند) می فروشند و کارخانه های خانگی مشک سازی در روستاها وجود دارد، مشخص می شود که عرضه و تقاضا در این ناحیه چقدر بالاست. ❖

در جاده های استان سیستان و بلوچستان ماشین های سوخت بر به راحتی تردد می کنند | عکس: ناصحدا بنیاس



گزارش خبرنگار اعزامی جام جم از قاچاق سوخت در جنوب شرق کشور

و گفت و گو با افرادی که زندگی شان از همین راه می گذرد

جاده در قرق بمب های ساعتی

منطقه مرزی روتك، جایی در شهرستان خاش می برد و سوخت ها را به پاکستانی ها می فروشد. سفری که از صبح زود شروع می شود و تا بعد از ظهر ادامه پیدا می کند.

❖ بمب ساعتی متحرك

می گوید مسیر سخت و استرس کار بالاست. «من يك بمب ساعتی متحركم که هر لحظه ممكن است، بتركد.» جاده در شب خطرناك تر است. دزد های بنزین از يك طرف و مامورها از طرف دیگر در کمین سوخت برها هستند. جبار توضیح می دهد حالا سوخت گران شده است. او ده لیتر بنزین را ۵۰ هزار تومان می خرد. سهمیه بندی بنزین البته ده سالی است روی استان سیستان و بلوچستان سایه انداخته اتفاقاتی است که سوختگیر داستان ما از آن بهر سودش يك میلیون تومان و حتی بیشتر می دهد چند وقتی است ماشین های محلی فهرست شده اند و تردد ماشین ها با محدودیت زوج یا فرد همراه شده است. ماشین او روزهای زوج اجازه تردد دارد؛ ماشینی که به روستای منطقه مرزی می رود و بعد سوخت ۵۰۰ لیتری اش را به پاکستانی هایی که آنجا منتظرش هستند، می فروشد. بسته به قیمت بنزین روز برای هر بار، سودش يك میلیون تومان و حتی بیشتر می شود. درآمدی که ماهانه به ده میلیون و حتی ۱۲ میلیون تومان هم می رسد. خودش می گوید اگر کار پیدا کند، زمین کشاورزی داشته باشد، در کارخانه ای کارگری کند یا شرایط تغییر شغلش را داشته باشد، شغل دیگری را انتخاب خواهد کرد.

❖ احساس امنیت می کنم

نه این که جبار همیشه سوخت بر یا بیکار بوده باشد، کارهای زیادی را هم تجربه کرده است. برای کار به شیراز رفته بود. «يك ماه در شیراز به دنبال کار گشتم.» در نهایت اما تصمیم می گیرد کارگری کند. جبار می گوید مهاجران تبعه افغان همیشه کار را به دست می آوردند. بعد که پولش تمام می شود به میرجاوه برمی گردد. در شهرستانش هم بارها خواسته کارگری کند: «افغان ها اینجا هم کارگری می کنند. کسی به ما که ایرانی هستیم، کار نمی دهد.» بسیاری از دوستان و اعضای خانواده جبار به کشورهای همسایه مهاجرت کرده اند. کاری که خودش هم چهار پنج سال پیش انجام داد. حالا امایه مهاجرت فکر نمی کند. می گوید عاشق کشورش است و در ایران خواهد ماند: «درست است که لب مرزیم، اما اینجا احساس امنیت می کنم.» جبار به صراحت می گوید اگر شرایطش سخت باشد و نتواند سوخت بری کند، تنها راهش دزدی می شود. کاری که خودش هم دوستش ندارد: «اگر مجبور باشی، همه کار می کنی.» ❖

داشت. «چند بار با پلیس درگیر شدم.» رئیسی توضیح می دهد چند بار هم نزدیک بوده تیر بخورد. خطر اما از بیخ گوشش رد می شود. «اگر یکی از آن تیرها به ماشین یا قایتت بخورد، انفجار حتمی است.» همه اینها باعث می شود یونس به فکر بیفتد. چهار سال بعد از قاچاق سوخت تصمیم می گیرد کار خلاف را کنار بگذارد. «به این نتیجه رسیدم که این کار به دردم نمی خورد.» حالا ۱۴ سالی می شود او کار سوختگیری را بوسپیده و گذاشته کنار هر چند رانندگی و تورلیدری شغلی فصلی است، اما راضی است: «درآمد کم است اما نانم حلال است.»

❖ دشمن مردم و کشورم نیستم

پیدا کردن سوخت برها زیاد هم سخت نیست. اینجا همه و انت بار و تویوتا دارند. جلوی ماشین هایی را که بار دارند نمی شود گرفت، سوختگیرها زمانی که بار دارند، با پدال ترمز بیگانه اند. سوخت برهایی که بار ندارند اما سخت اعتماد می کنند، به دروغ می گویند اصلا نمی دانند سوخت بری و شغل سوختگیری چیست، نگاه هایی که دودو می زند یا دزدیده می شود اما آنها را زود لو می دهد. يك نفر اما در نهایت راضی می شود. شرطش این است که عکس نگیریم از او؛ با ضبط صدا اما مشکلی ندارد. ۲۸ ساله است. دیپلم تجربی دارد و ساکن روستای ریگ ملک شهرستان میرجاوه است. حالا سه سالی می شود که شغلش سوختگیری است و با همین کار هم خرج زندگی سه خانواده را می دهد؛ خودش و همسرش که هشت سالی ازدواج کرده اند و بچه ای ندارند و خانواده پدر و پدربزرگی که در مجموع به جز خود و همسرش، شش نفری می شوند. شغلش سوختگیری است، اما دشمن مردم و کشورش نیست. قبل از این اما جبار، بیکار بوده است، «زمین کشاورزی که ندارم، با بیکاری هم نمی شود شکم هشت نفر را سیر کرد.» همین شده است که با تویوتا ی خود، صبح از میرجاوه یا زاهدان بنزین یا گازوئیلی را که از بم و شیراز آمده، بار می زند و به

❖ برای بار دوم که دمه اجرایی شدن سهمیه بندی بنزین زده شد، بیژن زنگنه، وزیر نفت، صراحتا گفت که می خواهد جلوی قاچاق سوخت را بگیرد. این جمله که ادا شد، همه نگاه ها به سمت استان جنوب شرقی لب مرز سیستان و بلوچستان رفت؛ استانی که در بسیاری از جاده هایش نپسان های حمل سوخت، با سرعت آتشین می تازند تا زمانی که سوخت را به مقصد برسانند. از زنان و مردان که درباره شغل می پرسیم، جواب ها يك جمله است: خیلی بی اعتنا و معمولی می گویند: «سوختگیر». بسیاری از اهالی، به شغل سوختگیری مشغولند. در این میان اما هستند کسانی که قاچاق سوخت را کنار گذاشته و تصمیم گرفته اند که جور دیگری کار کنند.

صحبت می کند، چشمانش برق می زند.

این اما همه داستان رئیسی نیست. درست است که حالا راننده و راهنمای گردشگری است، چند سال پیش اما سوختگیری تنها شغلش بوده است. حالا در جاده خاش که می راند، نپسان هایی را می بیند که بارشان پر از دبه های بنزین است. کسانی که سوخت بری می کنند، درست کاری که او تا چند سال پیش انجام می داده است.

❖ روزی ۱۰۰ هزار تومان درآمد

داستان یونس به سال ۸۰ برمی گردد؛ درست زمانی که مانند بسیاری از جوان های استانش، به شغل سوخت بری مشغول بودند. رئیسی تعریف می کند آن زمان بنزین از استان های دیگر با کانتینر به سیستان و بلوچستان و بعد به چابهار می آمد. بعد از آن، او با قایق و از راه دریایی، سوخت ها را بار می زد و به پاکستان می فرستاد. کاری که در آن زمان، درآمد خوبی هم داشت. درآمد رئیسی، آن زمانی که کارمندان رسمی کشور هر ماه حقوق ۹۰ هزار تومانی داشتند، برای هر بار سوخت، صد هزار تومان بود. یونس البته می گوید، خودش را زیاد به زحمت نمی انداخته و در ماه سه تا چهار بار سوختگیری می کرده و ماهی ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار تومان درآمد داشته است؛ درآمد خوبی که برای همه و سوسه برانگیز بوده است. درست است که درآمد سوخت بری برای یونس خیلی خوب بود، اما مشکلات زیادی هم



لیلا شوقی

جامعه

اسمش یونس رئیسی است. ۳۴ ساله است؛ هر چند که بیشتر به آن می خورد. قوی هیکل، قد بلند و آفتاب سوخته است. در چابهار زندگی و کار می کند. شغلش رانندگی است؛ هر چند خودش می گوید راهنمای گردشگری هم هست. صحبت از جاذبه های گردشگری چابهار که می شود، ناخودگاه صدایش بم تر می شود انگار که غرور تمام وجودش را گرفته باشد، سر بلند می کند و از کوه های مینیاتوری، ساحل کچو و خلیج گواتر و از مانند سیاره مریخ بودن این منطقه می گوید. از تالاب صورتی رنگ لیبار با عشق و هیجان حرف می زند. به گاندوها و منطقه حفاظت شده که می رسد، می پرسد: «اصلا می دانستی تنها کروکودیل ایران در استان ماست؟» از گل افشان ها که



به خاطر ۵۰ هزار تومان

زندگی +

اسمش محمد است. راضی کردنش سخت است. اول انکار می کند، بعد تایید و سپس راضی می شود برای حرف زدن. اجازه عکاسی و ضبط صدا را نمی دهد. تازه ۱۶ سالش شده است. چند موی نازك پشت لبش را سبز کرده است. کلاس یازدهم درس می خواند. از ۱۴ سالگی شاگردی سوختگیری را شروع کرده است. همه سوختگیرها يك كمك راننده می خواهند برای این که کارها و تخلیه بار را انجام دهد و او هم كمك سوختگیر دایی اش است. برای هر بار که به عنوان شاگرد در آن شرکت می کند، تنها ۵۰ هزار تومان دستمزد می گیرد؛ «محمد دوست دارد كمك خرج خانواده باشد.» پدرم پیر است. ما پنج تا بچه ایم.» همین باعث شده است که محمد هم احساس مسؤو لیت کند و بخواهد کاری انجام دهد، با این که پدرش کشاورز است، اما زمین پدری كوچك است و برادرهای كوچكش كمك پدر هستند. محمد می گوید که می داند شغلش خطرناك است، هر چند به او هیچ وقت تیراندازی نشده، اما دایی اش از این خطرها داشته است: «شانس آوردم چند بار که به او تیراندازی شد، من با او نبودم.» ترس راحتی در زمانی که درباره اش حرف می زند می شود در چهره اش دید. دستانش هم عرق می کند. حرف از موتور زیرپایش که می شود، ترس رنگ می بازد. موتوری که از درآمد سوختگیری آن را خریده است. پسر نوجوان اما این شغل را دوست ندارد. خودش که می گوید دوست دارد درس بخواند و وارد دانشگاه شود. هر چند نمی داند چه رشته ای، اما از ادامه تحصیل که حرف می زند، چشمانش برق می زند. انگار که درس خواندن و به قول خودش، چیزی شدن، يك راه فرار برای کنار گذاشتن سوختگیری است. هر چند چندان امیدی هم به آن ندارد و چون اولین فرزند خانواده است، باید سریع وارد بازار کار شود. غمی که با یاد آمدن این بخش از حقیقت، روی صورتش سایه می اندازد و شوق از چشمانش رنگ می بازد.



بانك - صف يك شهروند:

بانك ملت شعبه میرداماد نرسیده به میدان مادر به علت مراجعان بسیار زیاد و و کندی خدمات رسانی باجه های آن، بسیار شلوغ است و شهروندان باید دقایق زیادی را در صف انتظار بمانند.



گرانفروشی - پایانه شجاعی از تهران:

گرانفروشی در پایانه های کشور با وجود اطلاع مسؤو لان بیداد می کند و هیچ نظارتی بر این تخلفات وجود ندارد. چرا؟



مطالبات - فرهنگیان خلیلی از اصفهان:

از وزیر محترم آموزش و پرورش درخواست می شود به مطالبات فرهنگیان نگاه ویژه ای داشته باشد و مشکلات اقتصادی این قشر را با حمایت خود برطرف کند.



تختی - مترو قزایی از تهران:

احداث ایستگاه ورزشگاه تختی از منازل مسکونی و ساختمان های اداری دور است و با توجه به این که شهروندان باید يك تاکسی برای رسیدن به این ایستگاه سوار شوند توجه اقتصادی ندارد. چرا مسؤو لان محترم مترو مکان مناسب تری را برای احداث این ایستگاه انتخاب نکردند؟ با توجه به تراکم جمعیت در محله افسریه، این محله مکان مناسبی برای احداث يك ایستگاه مترو نبود.

جوابیه

در پی درج پیامی در مهر ۱۳۹۸ با عنوان «مترو. فرسودگی» مشاور مدیرعامل و مدیر ارتباطات و امور بین الملل متروی تهران و حومه با ارسال نمایی اعلام کرد: با وجود مشکلات ناشی از تحریم، خدمات رسانی هرچه بهتر و بیشتر، همیشه دغدغه پرسنل شرکت بهره برداری متروی تهران بوده و در این راستا همراه با توسعه خطوط متروی تهران، کاهش فاصله زمانی حرکت قطارها در خطوط مترو نیز در دستور کار مدیریت ارشد این شرکت قرار گرفته است. برای تحقق این هدف، علاوه بر تلاش شبانه روزی برای حفظ کیفیت فعلی ناوگان، اقدام های لازم برای سفارش قطارهای جدید و همچنین ارتقا و بازسازی قطارهای قدیمی در شرکت بهره برداری انجام شده است که با تحقق بودجه های منظور شده، ان شاء... شاهد تسریع در بهسازی ناوگان ریلی مترو خواهیم بود.